

لایه‌بندی دستگاه‌شناختی «آگاهی اسطوره‌ای» از منظر ارنست کاسیرر بر مبنای شاخصه‌های «ثابت بودن»، «بنیادین بودن» و «گستره نفوذ»

مجیدرضا مقنی پور^۱

اشکان رحمانی^۲

چکیده

کاسیرر به مانند کانت، تنها مسیر شناخت انسانی را از راه فرم‌هایی از مفاهیم ذهنی و انتزاعی که در واقع ابزارهای شناختی انسان هستند، می‌داند؛ اما از سویی دیگر وی عمیقاً معتقد بود که این فرم‌ها تنها به الگوهای عقلانی محدود نیستند، بلکه فرم‌ها و الگوهای غیرعقلانی نیز در فرآیند معرفت‌انسانی نقش دارند، چرا که منطق آگاهی‌بخش انسانی، پیوسته عقلانی نبوده است و حواس و عواطف نیز در شکل‌بخشی صورت‌های شناختی او دخیل بوده‌اند. در این میان وی «اسطوره» را به عنوان یکی از ابتدایی‌ترین فرم‌های شناختی انسان به ما عرضه می‌دارد و به معرفی ویژگی‌ها و محتواهای این فرم از معرفت‌انسانی می‌پردازد. هدف اصلی این مقاله، تفکیک و لایه‌بندی محتواهای معرفی شده توسط کاسیرر از این شکل معرفتی بر پایه سه شاخصه «ثابت بودن»، «بنیادین بودن» و «گستره نفوذ» آنها بر دیگر محتواها می‌باشد. در نتایج این پژوهش که بر پایه بازخوانی دقیق اندیشه‌های کاسیرر در این خصوص انجام گرفت، محتواهای دستگاه‌شناختی آگاهی اسطوره‌ای در قالب پنج لایه «تقابل بنیادین»، «قوانین»، «واسطه‌ها»، «مقولات ویژه» و «ادراکات» از یکدیگر تفکیک گردید؛ بر این اساس تمامی این محتواها بر پایه تقابل بنیادین «مقدس/ نامقدس» که هسته مرکزی این آگاهی را اشغال کرده است، شکل می‌یابند؛ همچنین این محتواها بر پایه میزان نزدیکی با هسته مرکزی این دستگاه‌شناختی، دارای ثبات بیشتر و نیز تاثیرگذاری گسترده‌تری بر لایه‌های بیرونی و پس از خود هستند.

کلید واژه‌ها: آگاهی اسطوره‌ای، کاسیرر، معرفت‌شناسی

۱- استادیار هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول). mmoghaniipoor@yahoo.com

۲- استادیار هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه شیراز. rahmani.ashkan@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۱/۳۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۵/۲۱

تعدد فرم‌های معرفتی انسان و شناخت چهارچوبه‌ها و ویژگی‌های هر یک از آنها، دغدغه بنیادین ارنست کاسیرر^۱ در شکل دادن به مطالعات و پژوهش‌هایی متنوع، گسترده و عمیق از سوی وی بود. کاسیرر بر این باور بود که شناخت‌شناسی^۲ عمومی (عقلگرا) با فرم و محدودیت‌های سنتی‌اش، اساس روش‌شناسی کاملی برای علوم انسانی ارائه نمی‌دهد؛ لذا می‌بایست مباحث شناخت‌شناسی دامنه گسترده‌تری پیدا کند و به جای بررسی قضایای عمومی شناخت «علمی» از جهان، شکل‌های مختلف «فهم و ادراک انسانی» از یکدیگر متمایز شوند و هر یک از این شکل‌ها از لحاظ جهت‌گیری و ساختار منطقی خودشان مورد مطالعه قرار گیرند؛ فقط هنگامی که چنین ریخت‌شناسی‌ای از ذهنیت انسان لااقل در خطوط کلی آن ارائه شود، می‌توان امید داشت که به رهیافت روش‌شناسی قابل اعتمادتر و واضحتری برای هر یک از علوم انسانی دست می‌یابیم؛ کاسیرر همانند استاد خود، کانت^۳، شناخت انسان را تنها از راه صورت‌هایی از مفاهیم ذهنی و انتزاعی که در واقع ابزارهای شناختی هستند، میسر می‌دانست، اما راه وی در جایی از راه کانت جدا می‌شود که به زعم کاسیرر این صورت‌ها تنها به الگوهای عقلانی محدود نیستند، بلکه مفاهیم و الگوهای غیرعقلانی نیز در این میان دست‌اندرکارند، چرا که منطق آگاهی‌بخش انسانی پیوسته عقلانی نبوده است و حواس و عواطف انسانی نیز در شکل‌بخشی صورت‌های شناختی او دخیل بوده‌اند. به بیان دیگر «کاسیرر ساختاری واحد برای خرد بشر قائل نیست؛ بلکه خرد را مرکب از موزاییک نیروهای گوناگون فرهنگی می‌پندارد» (موقن، ۱۳۸۹: ۳۹). ارنست کاسیرر دامنه مسئله شناخت را به قلمروهایی از تجربه انسانی گسترش داد که در وهله نخست با عاطفه، تخیل و حافظه ارتباط داشتند، یعنی قلمروهایی که موضوع پژوهش رشته‌های متنوع علوم انسانی بودند (همان: ۲۲). وی طی پژوهش‌هایی که در قلمرو گوناگون انجام داد به تدریج دریافت که مفاهیم علوم طبیعی فقط یک لایه از معنا را شامل می‌شوند و بر این عقیده بود که فلسفه سیستماتیک باید از نظریه شناخت (به شکل کانتی) بسیار فراتر رود و تصور جهان را از یکسونگری علم طبیعی رها سازد و تمامی فرم‌های شناختی انسان را ادراک نماید. کاسیرر این شناخت تجربی و در عین حال سمبلیک را در فرم‌های تجربی «زبان»، «اسطوره»، «هنر» و «علم» جستجو می‌کند. به بیان ساده‌تر، وی تلاش می‌کند تا الگوی اساساً شناختی اندیشه که بر پایه «علم» بنا شده بود را به دیگر فرم‌های سمبلیک تجربه، یعنی به زبان، هنر و اسطوره نیز تعمیم دهد و بر همین پایه، بخش اعظمی از عمر پرمایه کاسیرر به معرفی این شکل‌های متفاوت شناختی سپری شد. در این میان یکی از اولین

1- Ernst Cassirer

2- Epistemology

3- Emmanuel Kant

لایه بندی دستگاه شناختی «آگاهی اسطوره ای» از منظر ارنست کاسیرر... ۱۴۷

فرم‌های شناختی معرفی شده از سوی وی «اسطوره» است. به زعم کاسیرر، انسان برای آگاهی و شناخت از خویش و دنیای پیرامونش، به یکباره از تعقل و صورت‌های عقلی آغاز نکرده است؛ انسان پیش از آن که به منطق متعالی و سیستماتیک عقلانی دست یافته باشد، دوره‌ای طولانی از زندگی خویش را با معرفتی ابتدایی سرکرده است که این فرم آغازین معرفت انسانی تحت عنوان «آگاهی اسطوره‌ای»^۱ به ما معرفی می‌شود. به عقیده وی شناخت و معرفت فلسفی و عقلانی بشر برای رسیدن به این جایگاه امروزی، دوره‌ای طولانی را در آن شکل از آگاهی سپری کرده است.

هدف از نگارش این مقاله ارائه تبیینی ساختاری و روشن از آگاهی اسطوره‌ای و لایه بندی محتوای این شکل معرفتی بر پایه سه شاخصه «ثابت بودن»، «بنیادین بودن» و «گستره نفوذ آنها بر دیگر محتواها» است، بر این اساس و با بررسی و واکاوی دقیق اندیشه‌های کاسیرر در این خصوص، دستگاه شناختی آگاهی اسطوره‌ای در قالب پنج لایه «تقابل ارزشی بنیادین»، «قوانین»، «واسطه‌ها»، «مقولات ویژه» و «ادراکات» معرفی می‌شود.

۱- جایگاه فرم‌های سمبلیک در شناخت‌شناسی کاسیرر

همچون هر اندیشمند پرورده مکتب کانت، مهمترین موضوعی که در فلسفه توجه کاسیرر را به خود جلب کرد، مبحث معرفت‌شناسی و بازشناخت عناصر تشکیل دهنده شناخت و چگونگی تکوین و تکامل خرد و حدود توانایی و کارآیی آن بود. او بیشترین بخش عمر پر بار خویش را به فلسفه معرفت اختصاص داد. امروزه می‌توان نوشته‌های فراوان کاسیرر و نیز آثار تاریخی‌اش را به عنوان جنبه‌های مختلف یک برنامه فکری گسترده معرفی نمود: «یعنی فهم حیات تاریخی انسان به طور فلسفی» (موقن، ۱۳۸۹: ۱۹). اندیشه‌های وی پیچیده‌اند، زیرا تلاش‌های او در جهت ارائه بینش ترکیبی جدیدی در خصوص رابطه صورت‌های گوناگون شناخت در فرهنگ انسانی بوده است که مخرج مشترک تمام این قلمروها و صورتهای شناختی، را سمبلیک (نمادین) بودن می‌دانست. به عقیده کاسیرر خصلت سمبلیک واکنش‌ها و بیان انسانی در روند اعتلا و نمو فرهنگ انسانی تحولی عظیم بود به طوری که این شیوه بیان سمبلیک، وجه اشتراک همه فعالیت‌های فرهنگی انسان مانند: اسطوره، شعر، زبان، هنر و علم است. آنچه «بیان سمبلیک» را از بیان معمول متمایز می‌کند توجه به این مسئله است که «بیان سمبلیک» بیرونی شدن محض نیست، بلکه متراکم شدن است. «در زبان، اسطوره و هنر، عواطف ما فقط به اعمال محض مبدل نمی‌شوند، بلکه آنها به آثار^۲ مبدل می‌گردند. این آثار محو نمی‌شوند؛ بلکه پایدار و پابرجا می‌مانند؛ به عبارت دیگر بیان سمبلیک می‌تواند لحظه‌ای جاودان شود» (کاسیرر، ۱۳۸۲: ۱۱۸ و ۱۱۹).

1- Mythical knowledge

2- Works

۱۴۸ «وصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی»، شماره ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

از این دیدگاه، فلسفه صورت‌های سمبلیک، نوع تازه‌ای از تفکر را ارائه می‌دهد. طبق تعریف، صورت‌های سمبلیک به «... هر گونه انرژی روح اطلاق می‌شود که از طریق آن محتوای ذهنی معنا با نشانه‌ای محسوس و ملموس مرتبط می‌گردد» (Cassirer, 1953:14) برای درک بیشتر فلسفه صورت‌های شناختی و سمبلیک کاسیرر، آگاهی از سه پیش‌فرض ضروری می‌باشد:

- نخست، شناخت علمی الگویی عام و جامع برای آگاهی انسان ارائه نمی‌دهد، بلکه شناخت انسانی شکل‌های گوناگون ادراک جهان را شامل می‌شود (Cassirer, 1957:13).

- دوم، شیوه‌های مختلف فهم ما از جهان، از طریق صورت‌های سمبلیک مختلف تحقق می‌پذیرد که هر یک از این صورت‌های شناختی، اصول ساختاری خود را دارد و اصول ساختاری هر صورت به اصول ساختاری دیگر صورت‌ها فروکاستنی نیست و بشر از طریق این صورت‌های شناختی، جنبه خاصی از «واقعیت» را درک می‌کند (Cassirer, 1953:78).

- سوم، در این شیوه‌های غیرعقلانی درک انسان از جهان، بر وجه احساسی و عاطفی وجود بشر تاکید می‌شود (کاسیرر، ۱۳۹۰: b۱۶۷).

۲ - اسطوره از منظر کاسیرر

«اسطوره» از موضوعات مهمی بوده است که از دیدگاه‌های مختلف و از سوی اندیشمندان بزرگ مورد مطالعه قرار گرفته است؛^۱ این مکاتب و رویکردهای متنوع اسطوره‌شناختی^۲ هر کدام ویژگی‌های فرمی، محتوایی و کارکردی ویژه‌ای را برای آن قائل شده‌اند.^۳ از سوی دیگر هیچ رشته‌ای از دانش بشری را نمی‌توان

۱- در واقع هر پژوهشگری در اسطوره چیزهایی می‌یابد که با آن آشنایی بیشتری داشت و مکتب‌های مختلف در آینه جادویی اسطوره تنها چهره خود را می‌دیدند. زبان شناس در آن دنیایی از واژه‌ها و نامها می‌دید، فیلسوف، فلسفه بدوی می‌یافت و روان‌پزشک، عوارض عصبی پیچیده و جالب توجهی مشاهده می‌کرد (کاسیرر، ۱۳۸۲: ۶۷).

2- Mythology

۳- از این میان ۳ مکتب دارای اهمیت بیشتری باشند که عبارتند از:

- مکتب یا دیدگاه پدیدارشناسی اساطیر که مهمترین نماینده آن میرچا الیاده می‌باشد؛ در این مکتب اسطوره به عنوان یک امر حقیقی و باور دینی و اعتقادی موجودیت می‌یابد. بر مبنای آموزه‌های این مکتب، اسطوره عبارت است از روایتی در باب ایزدان و فرشتگان و به طور کلی در باب موجودات ایزدی و مافوق طبیعی (الیاده، ۱۳۷۵: ۱۱).

- مکاتب و دیدگاه‌های روانشناسی که نمایندگان شاخص آن فروید و یونگ می‌باشند؛ از دیدگاه آنها اسطوره‌ها رویاهای جمعی می‌باشد که متکی به کهن الگوها می‌باشد (البته فروید و یونگ دارای اختلافاتی نیز در این مورد می‌باشند).

- دیدگاه سوم دیدگاه‌های شناخت‌شناسانه و در عین حال سمبلیک است که بنیانگذار آن فردریش کروزر بوده و مهمترین نماینده آن ارنست کاسیرر می‌باشد

لایه بندی دستگاه‌شناختی «آگاهی اسطوره‌ای» از منظرارنست کاسیرر... ۱۴۹

سراغ گرفت که در آغاز پیدایش خود با اسطوره ممزوج نبوده باشد؛ بنیان علم شیمی از کیمیاگری پدید آمد؛ نجوم و ستاره‌شناسی از طالع‌بینی سر بر کشید؛ آفرینش‌های هنری همه به نوعی از دل اسطوره بیرون آمده‌اند و مسئله‌منشاء زبان از منشاء اسطوره جداناشدنی است. در خصوص فلسفه نیز هر چند تفکر فلسفی از نفی اسطوره آغاز گشت؛ اما نباید این حقیقت را از نظر دور داشت که جدایی تفکر فلسفی و تفکر اساطیری در سرزمین یونان، یعنی همان کانون سترگ‌ترین و سرشارترین اندیشه‌های اساطیری-فلسفی، انجام پذیرفت به طوری که حتی با گسترش و رشد فلسفه در این سرزمین، زندگی مردم، آمیخته و سرشار از نگرش‌های اسطوره‌ای بود. کمتر ملتی را می‌توان یافت که در فرهنگش این همه ایده‌ها، شخصیت‌ها و هستی‌های اسطوره‌ای خلق شده باشد و شگفتا که فلسفه یا دانش و بینش علمی و عقلی، درست در همین سرزمین زاده شده است.

تنها راه تفهیم این شگفتی، پذیرش این واقعیت است که زایش فلسفه را در بطن اسطوره، چون یک پی‌آمد منطقی بوده و بر مبنای این واقعیت به این نتیجه رهنمون شد که زمینه‌های اندیشه عقلی و فلسفی، از سوی اسطوره فراهم گشته است^۱ (ضمیران، ۱۳۸۴: ۵۵).

در یک چشم‌انداز کلی، مفاهیم اساسی شناخت (مانند: مکان، زمان، عدد)، مفهوم قانون و مفاهیم اجتماعی (مانند مالکیت) خود را به تدریج و به کندی از اسطوره منفک و رها ساختند. بر همین اساس است که کاسیرر معتقد بود که «آنچه در مطالعه اسطوره مهم است محتوای آن نیست بلکه معنایی است که اسطوره برای آگاهی انسان دارد و قدرتی است که بر آگاهی انسان اعمال می‌کند» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۴۶). نیرویی که جوامع زیادی را مضمحل کرده و جوامع بسیاری را بر پا داشته است. شاید مهم‌ترین مرجع در شناسایی دیدگاه کاسیرر در خصوص اسطوره را می‌بایست در کتاب «اسطوره دولت»^۲ وی جستجو نمود، جایی که وی از فاشیسم، کمونیسم و تاحدودی ناسیونالیسم به عنوان «اسطوره»های سیاسی مخرب و در عین حال پر قدرت یاد می‌کند و به این نکته اشاره دارد که در یک برهه زمانی، «اندیشه اسطوره‌ای پس از مبارزه‌ای شدید و کوتاه، پیروزی قطعی و آشکاری بر اندیشه عقلانی به دست آورده است و بدین ترتیب اندیشه عقلانی تسلیم خطرناک‌ترین دشمن خود می‌شود» (کاسیرر، ۱۳۸۲: ۶۴). بنابراین وی پژوهش در خصوص اسطوره را به شکل متفاوتی صورت‌بندی می‌کند: «... پیش از آنکه بتوان توضیح داد اسطوره چگونه عمل می‌کند، باید دانست اسطوره

۱- البته بعد از یونان باستان، جدایی «جهان اسطوره» و «جهان فلسفی و عقلانی» برای قرن‌های متمادی ادامه پیدا کرد و هر یک از این دو در ظاهر، مسیر خود در پیش گرفت تا اینکه کاسیرر با دانش گسترده و در عین حال ژرفی که از معارف بشری داشت با رویکرد تازه‌ای به این صورت کهن ادراک بشری نگریست و حلقه پیوند تفکر اسطوره‌ای را با تفکر منطقی و عقلی پیدا کرد و دریافت که اسطوره نیز همچون مفاهیم عقلی و علمی و منطقی، گونه‌ای از معرفت انسانی بوده است که بشر در بخش درازی از عمر خویش جهان و هستی‌های پیرامونی‌اش را از راه آنها و به یاری آنها شناسایی می‌کرد (کاسیرر، ۱۳۸۲: ۴۳).

چیست؛ فقط زمانی که به بیش‌ی روشن و واضح درباره ماهیت کلی اسطوره دست‌یافته باشیم، می‌توانیم برای معلول‌ها و پی‌آمدهای ویژه آن تبیینی بیابیم» (کاسیرر، ۱۳۸۲: ۶۴).

کاسیرر اسطوره را به عنوان یکی از ابتدایی‌ترین و در عین حال مهم‌ترین فرم‌های معرفتی انسان به ما عرضه می‌دارد، که به همراه زبان، عمری طولانی به اندازه حیات بشری دارند. وی با مفروض دانستن این بینش که «هر تصور و تصویری بر انسان، فرمی سمبلیک دارد» (Cassirer, 1953)، وی بر این نظر بود که اندیشه فلسفی انسان ابتدایی با بیانی سمبلیک آغاز شد و همان انسان، آگاهی و شناخت خود از جهان پیرامون را به زبانی سمبلیک از طریق اسطوره‌ها بیان نموده است (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۴۱)؛ وی منشاء اسطوره را نه از فراگردهای عقلی بلکه از عواطف بشر می‌داند. اما از سوی دیگر معتقد است که همه آن نظریه‌هایی که منحصرأ عاطفه را منشاء پیدایش اسطوره می‌دانند یک نکته اساسی را در نظر نمی‌گیرند؛ اسطوره را نمی‌توان عاطفه محض توصیف کرد؛ زیرا که اسطوره، «بیان» (سمبلیک) عاطفه است، بیان یک چیز، خود آن چیز نیست. اسطوره از دیدگاه کاسیرر، «عاطفه‌ای است که به تصویر مبدل شده است. مبدل شدن عاطفه به تصویر، مستلزم تغییری بنیادین است. آنچه تا به حال به طور مبهم و تاریک احساس می‌شد اکنون شکل معینی می‌گیرد، آنچه حالتی انفعالی داشت اکنون فراگردی فعال می‌شود» (کاسیرر، ۱۳۸۲: ۱۱۴).

لذا اسطوره با تمامی اجزای تشکیل‌دهنده آن، شکل و بیانی از معرفت انسانی است. اما وی اسطوره را فرمی از شناخت محافظه‌کار افراطی می‌داند که در تقابل با فرم‌های شناختی هنر و علم قرار می‌گیرند که خواهان نوآوری و خلاقیتند^۱. به عقیده کاسیرر همه فرم‌های سمبلیک شناختی، نیروهایی اجتماعی هستند که میان مردم برای ایجاد اتحاد یا اختلاف عمل می‌کنند. تفاوت میان صورت‌های سمبلیک را نمی‌توان از میان برد، آنها در اصل سازش‌ناپذیرند و شدیدترین این اختلاف‌ها نیز میان فرم اسطوره و علم برقرار است. بطوریکه کاسیرر در جلد دوم فلسفه صورت‌های سمبلیک برای تفهیم فرم آگاهی اسطوره‌ای، ویژگی‌های آن را با شناخت علمی قیاس می‌کند.

۳ - محتواهای دستگاه شناختی «آگاهی اسطوره‌ای» از منظر کاسیرر

ادراکات و جهان‌شکل‌یافته در اساطیر از دیدگاه کاسیرر، محتواها و ویژگی‌هایی دارد که فهم و پذیرش آنها با معیارهای دانش نظری امروز چندان آسان نیست. لذا این اصول را می‌بایست در چارچوب دستگاه‌شناختی آگاهی اسطوره‌ای مورد بررسی قرار داد و این همان موضوعی است که به عقیده کاسیرر، شلینگ^۲ هم بر آن

۱- زبان هر دو تمایل را در بر دارد یعنی هم محافظه‌کار است و هم نوآور (موقن، ۱۳۸۹: ۱۲۷)

2- Friedrich Wilhelm Joseph von Schelling

تاکید داشته است:

... اسطوره نیز مانند علم و اخلاق و هنر، جهانی مستقل و خودبسامان می‌شود که واقعیت و اعتبار آن را نمی‌بایست با معیارهای خارج از قلمرو خودش سنجید، بلکه می‌بایست آنها را طبق قوانین درونی و ساختاری خود اسطوره درک کرد. هر تلاشی در این جهت که جهان اسطوره را به منزله جهانی تبیین کند که واسطه جهان دیگری است، یا لباس و پوششی بر امر دیگری است، یکبار و برای همیشه مردود اعلام می‌شود (شلینگ به نقل از کاسیرر، ۱۳۹۰: ۶).

کاسیرر در معرفی این شکل از آگاهی انسانی، ویژگی‌ها و محتواهایی را به ما معرفی می‌کند که آگاهی اسطوره‌ای در چارچوبه این ویژگی‌ها، شناخت و ادراکات انسانی را شکل و جهت می‌بخشد. همان‌گونه که در مقدمه نیز اشاره شد، هدف مقاله ارائه تبیینی ساختاری و روشن از این فرم آگاهی و نشان دادن نوع ارتباط محتواهای شکل‌دهنده آن می‌باشد، لذا در ادامه ویژگی‌های معرفی شده از سوی کاسیرر برای آگاهی اسطوره‌ای، در قالب پنج گروه «تقابل ارزشی بنیادی»، «قوانین»، «واسطه‌ها»، «مقولات ویژه» و «ادراکات» مورد بررسی قرار می‌گیرند. تفکیک ویژگی‌های آگاهی اسطوره‌ای در قالب این پنج گروه بر مبنای شاخصه‌هایی چون «بنیادین بودن»، «ثابت بودن» و «گستره نفوذ بر دیگر محتواهای این آگاهی» انجام گرفته است؛ بدین ترتیب که هر چه از ادراکات اسطوره‌ای به سمت قوانین و هسته مرکزی این شکل از معرفت حرکت کنیم، حضور این شاخصه‌های سه‌گانه شدیدتر می‌شود.

۳- ۱- تقابل ارزشی بنیادین:

بر تمامی محتویات، ویژگی‌ها و ادراکات آگاهی اسطوره‌ای، یک اصل کلی حاکم است که نوع و منشأ آن با اصول کلی آگاهی سیستماتیک علمی تفاوت اساسی دارد؛ این محتویات و ادراکات، قلمرو خودبسامان و خودمحسوری را تشکیل می‌دهند و همه لحن مشترکی دارند که از طریق آن، محتویات وجود تجربی و امور عام روزانه از یکدیگر متمایز می‌گردند؛ این لحن مشترک، بیانش را در میان امر «مقدس^۱» و «نامقدس^۲» می‌یابد (موقن، ۱۳۸۹: ۱۶۷)؛ این طنین بنیادی (مقدس و نامقدس) بر همه محتویات آگاهی اسطوره‌ای، شامل: قوانین، واسطه‌ها، مقوله‌ها و ادراکات خاص آن، حکمفرماست. از طریق همین تعیین دوگانه و ارزشی است که تمامی واقعیت و همه رویدادها به تدریج در شبکه‌ای از روابط اسطوره‌ای در هم تنیده می‌شوند. معرفت و آگاهی اسطوره‌ای، یکنواختی و همسان بودن محتویات هستی پیرامونی را با معرفی بعضی تمایزات در «ارزش»

1- Holy
2- Unholy

و «مرتب» بر هم می‌زند و به آنها شکل و معنای خاص می‌بخشد؛ و بر این اساس «تمامی واقعیت و همه رویدادها بر پایه تقابل بنیادی مقدس و نامقدس هستی می‌یابند» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۴۲). این رویه اساسی آگاهی اسطوره‌ای، یعنی تقسیم اشیاء و امور به مقدس و نامقدس، به هیچ وجه محدود و منحصر به آفرینش‌های صرفاً ابتدایی و اولیه آگاهی اسطوره‌ای نیست، بلکه این تمایز و هستی‌بخشی، حتی در تصاویر و هیات‌های متعالی اسطوره‌ای نیز قابل مشاهده است.

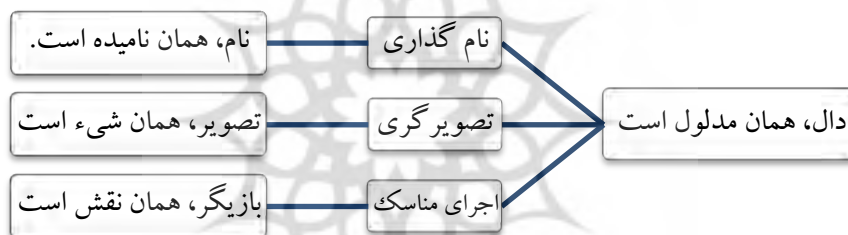
۳-۲- قوانین اسطوره‌ای:

«قوانین اسطوره‌ای» گزینه‌هایی هستند که درونی‌ترین لایه آگاهی اسطوره‌ای را شکل می‌دهند؛ این قوانین را می‌توان بعد از تقابل بنیادین مقدس و نامقدس، به عنوان مبنایی‌ترین و ثابت‌ترین محتواهای آگاهی اسطوره‌ای برشمرد که تمامی شکل‌ها و ادراکات اسطوره‌ای به نوعی متأثر از آنها هستند و گستره نفوذی آنها در تمامی جهان‌شکل یافته از این آگاهی مشهود است. این قوانین سه‌گانه اسطوره‌ای عبارتند از: «جزء، همان کل است»، «دال، همان مدلول است» و «اجزای یک رابطه، همسان هستند».

الف - یگانگی جزء با کل؛ آگاهی اسطوره‌ای به عنوان یک شکل معرفتی ابتدایی، فاقد آن طیف‌های معنایی و روشن است که شناخت تئوریک و علمی در مفهوم خود از ابژه را خلق و ادراک می‌کند و بر پایه آن قلمروهای مختلف پدیده‌ها و امور را از یکدیگر متمایز کند و میان جهان حقیقت و جهان نمود، خط متمایزی رسم کند؛ اسطوره کاملاً در حضور بی‌واسطه ابژه به سر می‌برد. با نگاهی به آثار شکل‌یافته بر مبنای آگاهی- اسطوره‌ای (به عنوان نمونه در روایات اساطیری اقوام گذشته) درمی‌یابیم که این آگاهی «...از تمایزاتی که در نظر اندیشه تجربی و علمی وجودشان ضرورت مطلق دارد، چیزی نمی‌داند» (همان: ۸۷)؛ به عنوان نمونه آگاهی اسطوره‌ای فاقد خط ممیزی میان تصوّر و واقعیت است. «کُل» به عنوان یک ترکیب در اندیشه علمی، همواره از اجزایی حاصل می‌شود؛ اما رابطه خاصی که اسطوره میان کُل یک شیء مادی با اجزای آن قائل است با دیدگاه علمی که بر اساس آن کُل ناشی از اجزایش است، کاملاً متفاوت است. بر مبنای یک قانون بنیادین در آگاهی اسطوره‌ای، هیچ تمایزی میان کُل با اجزایش وجود ندارد و «جزء، بی‌واسطه، همان کُل است» (قاسمی، ۱۳۸۷: ۴۷)؛ اسطوره فاقد شیوه تفکر تحلیل‌علی است و نمی‌تواند آن خط مقسمی را در اختیار داشته باشد که میان کُل و اجزایش تمایز ایجاد، لذا در این آگاهی، سرنوشت همه آنها گویی به هم گره خورده است؛ یعنی «سرنوشت جزء، همان سرنوشت کُل است» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۰۹). برای اندیشه اسطوره‌ای اهمیت هر جزئی از بدن انسان (دست، پا، ناخن، مو و...) به اندازه اهمیت کلیت یک انسان است و تمایزی میان کُل و اجزاء صورت نمی‌گیرد، هر خطری که جزء را (حتی به صورت منفصل) تهدید کند، کُل شخص را مورد تهدید قرار

می‌دهد.

ب - یگانگی دال با مدلول؛ از دیگر قوانین بنیادین در آگاهی اسطوره‌ای «عدم تمایز میان دال و مدلول» است؛ در جهان شکل‌یافته بر مبنای این شکل معرفتی، شیء با «نام»، «نشانه» یا «تصویر» آن از یکدیگر نامتمايزند و وحدتی جوهری با یکدیگر دارند. در این جهان تمایزی میان «دال^۱» و «مدلول^۲» وجود ندارد و این مسئله چیزی است که به نظر می‌رسد در دیگر قلمروهای بیان سمبلیک مانند زبان و هنر نیز تا حد زیادی وجود دارد (سلوکوور، ۱۳۷۴: ۳۹)، یعنی در زبان تا همین اواخر، ذات شیء به طور بی‌واسطه در واژه (نام شیء) مشخص و متعین شده است و تعادل کاملی میان شیء و واژه (دال و مدلول) برقرار بوده است. در هنر نیز در شکل‌های آغازینش، میان تصویر و شیء تمایزی وجود نداشت (نقاشی نخستین انسان بر دیواره‌های غارها). در مجموع عدم تمایز میان دال و مدلول در آگاهی اسطوره‌ای در فرآیندهای نام‌گذاری، تصویرگری و اجرای مناسک بیشتر نمایان گشته است.



تصویر شماره ۱. مصداق‌هایی از قانون همسانی دال و مدلول در آگاهی اسطوره‌ای (منبع: نگارندگان)

تمایزاتی که امروزه میان شیء و نام قائل می‌شویم، متعلق به تامل عقلانی و شناخت فلسفی - علمی می‌باشد؛ در آگاهی اسطوره‌ای، سخن و نام بر چیزی دلالت نمی‌کنند و چیزی را مشخص نمی‌نمایند، بلکه خود آن چیزند و همانند آن عمل می‌کنند. «نام و شخصیت با هم یکی هستند... در مناسک تشریف، به شخص، نام جدیدی می‌دهند، زیرا آنچه او در این مناسک دریافت می‌کند، خود تازه‌ای است» (کاسیر، ۱۳۹۰: ۹۵). معرفت اسطوره‌ای تصویر یک شخص یا شیء را نیز مانند نامشان، با خود شخص یا خود شیء همسان می‌انگارد و تصویر نیز همانند واژه، دارای نیروی واقعی است. بنابراین هر چه بر سر تصویر شخص بیاید، خود شخص را نیز متأثر می‌کند.

جادوی تصویر و جادوی شیء هیچ‌گاه از یکدیگر متمایز نیستند. ابزار برای جادو کردن یک شخص همان قدر می‌تواند تصویر آن شخص باشد که اجزائی از بدن او مانند موها و

1- Signifier
2- Signified

ناخن‌ها، اگر سوزن‌هایی را در تصویر دشمن فرو بریم یا تصویر او را مورد اصابت تیری قرار دهیم، خود او نیز بی‌درنگ مورد اصابت قرار خواهد گرفت (همان: ۹۷).

همچنین در این آگاهی، شخصی که مناسکی را اجرا می‌کند، به خدا یا شیطان - که در نقشش بازی می‌کند - تبدیل می‌شود. آنچه در این مناسک اتفاق می‌افتد، صرفاً به نمایش درآوردن تقلیدی یک‌واضعه نیست، بلکه مشارکتی حقیقی در خود واقع است.

ج - یگانگی اجزای یک رابطه؛ در آگاهی اسطوره‌ای، وقتی که انسان، شیء یا پدیده‌ای در فرآیند یک رابطه قرار می‌گیرد، همسانی‌ای جوهری میان تمامی اجزای رابطه پدید می‌آید و تمامی آنها از جوهره و ویژگی‌هایی یکسان برخوردار می‌شوند. این قانون بنیادین بیشترین تأثیرات خود را در ادراکات علیتی اسطوره‌ای نشان می‌دهد. روابطی که اسطوره میان عناصر وضع می‌کند به گونه‌ای است که بین عناصر نه تنها رابطه ایده‌آل دوسویه‌ای برقرار می‌شود، بلکه این عناصر به طور مثبت با یکدیگر هم‌هویت می‌گردند و همه آنها یک چیز می‌شوند.

اشیایی که به معنای اسطوره‌ای با یکدیگر تماس حاصل می‌کنند، خواه این تماس مجاورت فضایی یا توالی زمانی باشد، خواه مشابهتی دور باشد و خواه عضویت در یک طبقه و نوع باشد، آنها دیگر اشیایی متعدد و متکثر نیستند، بلکه از دیدگاه اسطوره، وحدتی جوهری دارند (Cassirer, 1955: 148).

۳-۳- واسطه‌های ادراکی :

واسطه‌های ادراکی در آگاهی اسطوره‌ای مهم‌ترین ابزارهای معرفتی انسان هستند که جهان اشیاء و پدیده‌ها به واسطه آنها ادراک می‌شود. این واسطه‌های ادراکی که شامل «فضا»، «زمان» و «عدد» می‌باشند در هر شکلی از آگاهی انسانی حضور دارند، اما ویژگی و قدرت آنها در آگاهی‌های مختلف، متفاوت است. به عنوان مثال در آگاهی علمی، فضا، زمان و عدد واسطه‌های منطقی هستند که از طریق آنها انبوه‌ای نابسامان از ادراکات حسی به تدریج در یک سیستم تجربه، متشکل و منتظم می‌شوند. در این آگاهی، «نمایش نظم موجود در مجاورت مکانی اشیاء و نمایاندن نظم موجود در توالی زمانی وقوع پدیده‌ها و نشان دادن انتظام پایدار کمی و عددی

۱- اسطوره فقط وجود بی‌واسطه و تأثیر بی‌واسطه را می‌شناسد. از این رو روابطی که اسطوره میان اشیاء وضع می‌کند روابط منطقی نیستند که وقتی میان اشیاء قرار گرفتند آنها را از یکدیگر متمایز کند و نیز به یکدیگر مرتبط نمایند، بلکه برعکس، روابط اسطوره‌ای نوعی چسباند که می‌توانند ناجورترین عناصر را به هم بچسباند (کاسیرر، ۱۳۹۰، b، ۱۲۶).

لایه بندی دستگاه شناختی «آگاهی اسطوره‌ای» از منظر ارنست کاسیرر... ۱۵۵

صورِ انتظام حاکم بر جهان، حاصل کارکرد این واسطه‌ها می‌باشند» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۴۹). بنابراین فضا، زمان و عدد در آگاهی علمی اصول محض شناخت ریاضی هستند و برای تمامی شناخت تجربی و علمی، میانجی واقع می‌شوند. اما در آگاهی اسطوره‌ای این سه واسطه ادراکی، خصوصیات و کارکردهای متفاوت داشته که کاملاً وابسته و متأثر از نفوذ قوانین بنیادین اسطوره‌ای می‌باشند. آگاهی اسطوره‌ای به مانند فرآیند شناخت علمی به یافتن امور ثابت بنیادی نمی‌پردازد تا از این طریق امور متغیر و نفس امر تغییر را تبیین کند؛ همچنین آگاهی اسطوره‌ای به قالب بندی مفاهیم فضا و زمان از طریق ثبات بخشیدن به پدیدارهای متغیر حسی دست نمی‌یابد، بلکه تنها تقابل ارزشی بنیادین «مقدس» و «نامقدس»، که اصل مرکزی این آگاهی است در مورد واقعیت فضایی و زمانی نیز به کار می‌برد. «این لحن بنیادی و ارزشمدارانه بر همه تقسیم بندی‌های ویژه و ترکیب‌های خاصی که درون فضا و زمان، به منزله یک کل، صورت می‌دهد، حاکم است» (همان: ۱۵۰) یعنی فضا و زمان و عدد نقشی میانجی گرانه را برای روحانی و معنوی کردن قلمرو اسطوره بر عهده دارند. از دیدگاه اسطوره‌ای خصلت «قداست» بیش از همه در مکان‌های مقدس، روزها و فصل‌های مقدس و نهایتاً اعداد مقدس تجلی می‌یابد (Cassirer, 1955). در اینجا تقابل میان مقدس و نامقدس دیگر تقابلی محدود و خاص نیست، بلکه تقابلی حقیقتاً گسترده و فراگیر است.

الف - فضای اسطوره‌ای؛ در فضای اسطوره‌ای هر وضعیتی و هر جهتی از فضا، گویی لحن خاصی از مقدس و نامقدس دارد و چون بر پایه قوانین اسطوره‌ای، ویژگی و لحن کل در تک تک اجزایش نیز پایدار می‌ماند و بر اثر تقسیم و تفکیک از میان نمی‌رود، هر قدر کل فضایی را به اجزایش تقسیم کنیم، باز «هر صفتی که به گستره مقدس یا نامقدس فضای خاصی تعلق داشته باشد، بی‌درنگ به محتوای اشیایی که در آن محل قرار دارند نیز منتقل می‌شود» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۵۰ و ۱۵۱). نخستین تمایز فضایی در آگاهی اسطوره‌ای تمایز میان دو قلمرو از وجود است: یکی قلمرو معمولی که در دسترس عموم است و دیگری محوطه مقدس که از محیط پیرامون خود متمایز شده و اطرافش را حصار کشیده‌اند، که در برابر قلمرو نامقدس محافظت شود^۱. این تمایز ارزشی متمایل به این است که به صورت تصویری درآید که از لحاظ فضایی متمایز و جداست و دایره وجودی ویژه خود را تشکیل می‌دهد؛ یعنی مکانی می‌شود که از پیرامون خود جدا شده و حدود و ثغور ثابتی پیدا کرده است و در میان آن مصور گشته است. ورود و خروج به این مکان طبق قواعدی مشخص و مقدس صورت می‌گیرد و گذر از این قلمرو اسطوره‌ای به قلمرو دیگر آن مستلزم اجرای مناسک گذر است که این مناسک را باید دقیقاً به جای آورد.

۱- درگاه، محراب، بارگاه و جایگاه، واژه‌هایی هستند که غالباً در زبان برای بیان ابهت و قداست مکانی به کار برده می‌شوند.

ب - زمان اسطوره‌ای؛ مناسک و شعائر گذار را نه فقط به هنگام رفتن از یک شهر به شهر دیگر و از یک اقلیم به اقلیم دیگر باید انجام داد، بلکه در گذر از یک مرحله زندگی به مرحله دیگر آن نیز مناسک خاصی را باید اجرا کرد^۱ (سلوکوور، ۱۳۷۴). یعنی در معرفت اسطوره‌ای معنای «زمان» فقط از طریق تمایز مراحلش به دست می‌آید؛ «حس مراحل» در همه وقایع حیات و به ویژه آنهایی که به گذر و انتقال از یک سن به سن دیگر یا از یک موقعیت اجتماعی به موقعیت اجتماعی دیگر ارتباط می‌یابند، حس می‌شود^۲. بدین ترتیب برای آگاهی اسطوره‌ای، زمان کمی و انتزاعی یعنی زمانی که دائماً به پیش رود و طبق قاعده‌ای مشخص تکرار شود و توالی داشته باشد، موجودیتی ندارد، برای اسطوره فقط شکل‌های زمانی یا محتوای خاص وجود دارد. اعمال مقدس خاص به زمان‌های خاص و فصل‌های خاصی اختصاص می‌یابند؛ اگر این اعمال مقدس به موقع به جای آورده نشوند، همه نیروی تقدسشان را از دست می‌دهند^۳. «... روزهای مقدس، اعیاد و جشن‌ها، جریان یکنواخت حیات را قطع می‌کنند و خطوط مشخصی برای مرزبندی زمان معرفی می‌نمایند» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۸۴ و ۱۸۵).

در آگاهی اسطوره‌ای، هر قدر هم که مفهوم اسطوره‌ای - دینی زمان، کلی و جهانشمول شود، باز هم «کیفی» است و کیفی می‌ماند؛ یعنی فرم زمان اسطوره‌ای نیز به مانند فضای اسطوره‌ای به طنین تقابل ارزشی و بنیادین اسطوره‌ای، یعنی به نحوه توزیع طنین‌های بنیادی و ارزشی امر مقدس و امر نامقدس وابسته است. از سوی دیگر آگاهی اسطوره‌ای با قرار دادن محتوای خاصی در گذشته دور یعنی با نهادنش در اعماق گذشته، نه فقط آن را «مقدس» می‌کند، بلکه «موجودیت آن محتوا را توجیه‌پذیر نیز می‌سازد» (جعفری، ۱۳۸۸، ۴۳). به نظر می‌رسد این آگاهی نوعی «تقدیر» محتوم و مشخص شده در زمان‌های آغازین را برای شخصیت‌ها و پدیده‌ها معتبر می‌داند و در صدد بر می‌آید تا علت وجودی رویدادها را با ارجاع آنها به گذشته توجیه کند، زیرا در این آگاهی، «وجود گذشته، دیگر چرا ندارد، گذشته، چرای چیزهاست» (Cassirer, 1944: 117).

۱- مثلاً به هنگام گذر از کودکی به بلوغ، از تجرد به ازدواج، از بی‌فرزندی به مادری و...

۲- با اجرای دقیق برخی از مناسک، گذار سالم آنان از آغاز تا انجام تضمین می‌گردد؛ زایش و مرگ، بارداری و مادر شدن، به بلوغ رسیدن و ازدواج کردن همه با مناسک خاص گذر و تشریف مشخص می‌شوند. این عقیده رایج است و به شکل‌های گوناگون در اطراف و اکناف جهان مشاهده می‌شود که در گذر از یک قلمرو زندگی به قلمرو دیگر آن، انسان «من جدیدی» به دست می‌آورد؛ کودک با رسیدن به بلوغ، گویی می‌میرد، کودک می‌میرد تا به عنوان یک جوان و یک انسان بالغ دوباره متولد شود (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۸۵ و ۱۸۶).

۳- از نظر آگاهی اسطوره‌ای، فواصل زمانی رشته‌های ساده، یکنواخت و ممتدی را از لحظات تشکیل نمی‌دهند، بلکه هر یک از آنها محتوای غلیظی دارد که این محتوا موجب می‌شود که آنها یا مشابه یا نامشابه، نظیر هم یا متفاوت با یکدیگر، یار هم یا دشمن هم باشند (همان: ۱۸۵).

لابدندی دستگاہ شناختی «آگاهی اسطوره‌ای» از منظر ارنست کاسیرر... ۱۵۷

ج - عدد اسطوره‌ای؛ «عدد» در کنار فضا و زمان، سومین واسطه ادراکی عظیمی است که بر ساختار معرفت اسطوره‌ای حاکم است. در فرآیند شناخت علمی، عدد، حلقه رابط مهمی است که می‌تواند در مورد گوناگون‌ترین و نامتشابه‌ترین محتویات به کار رود و از این طریق آنها را به وحدتی مفهومی برساند. قدرت منطقی عدد در همین به هم پیوستن و از هم گسستن روابط و ثبات بخشیدن به حدود و نسبت‌های نهفته است؛ در نگرش علمی - تجربی، اعداد، هیچ‌گونه اختلاف بنیادینی با یکدیگر ندارند و اختلاف و تمایزشان تنها در وضع هر یک از آنها در دستگاہ اعداد است. اما در قلمرو اسطوره وضع به گونه‌ای دیگر است و اعداد به شکلی دیگر بر ما جلوه‌گر می‌شوند، مهم‌ترین این تمایز، آگاهی از این مهم است که «اعداد در این قلمرو سرشتی کیفی دارند؛ در اینجا هر عددی، ذات خود و سرشت فردی و قدرت خاص خویش را داراست و این موجودیت اصیل می‌تواند ذات و نیروی خود را به هر چیزی که زیر دستش قرار گیرد نیز منتقل کند» (کاسیرر، ۱۳۹۰: b۲۲۸ - ۲۳۰). در آگاهی اسطوره‌ای هر یک از اعداد، دارای خصلتی خاص، انفرادی و کیفی هستند؛ آنها همگونی مطلق ندارند، بلکه هر عدد، وجودی کاملاً متمایز از دیگر اعداد دارد و هر عدد، به نوعی، طنین خاص خود را داراست. در حالی که در تفکر علمی، عدد، ابزار سترگ تبیین علمی است، در اندیشه اسطوره‌ای، «عدد به منزله وسیله انتقال مدلول دینی به کار می‌رود؛ یعنی در این شکل از آگاهی، عدد، واسطه‌ای برای معنوی و روحانی کردن است»^۱ (همان: ۲۳۰).

۳- ۴- مقوله‌های ویژه:

به طور کلی، هم آگاهی اسطوره‌ای و هم آگاهی علمی با هدف سامان‌دادن به محتویات آشفته محسوسات، شیوه‌های ترکیبی همانندی را به کار می‌برند. این شیوه‌های ترکیبی، شکل‌های کلی ادراک شهودی و ادراک مفهومی‌اند که محصول آنها، وحدتی آگاهی‌بخش می‌باشد؛ در این میان آگاهی اسطوره‌ای برای نیل به این هدف، از مجراهای خاصی که سرشت ذهنی و قوانین بنیادینش تجویز می‌کند، عبور می‌نماید. برای فهم کامل - تر این سرشت متفاوت و خاص، فهم تصویری که آگاهی اسطوره‌ای از مقوله‌های «کمیت^۲»، «کیفیت^۳» و «تشابه^۴» ارائه می‌دهد، ضروری است. مقوله‌هایی که در نگاه نخست در آگاهی علمی نیز حضور و نقشی پر-

۱- در اینجا نیز بر طبق قوانین اسطوره‌ای، هر چیز که به نوعی با عدد مرتبط شود و هر چیزی که در خودش شکل و قدرت عدد خاصی را نمایان سازد، وجودش برای آگاهی اسطوره‌ای، وجودی معمولی و علی‌السویه نیست، بلکه به خاطر ارتباطش با عددی خاص، مدلول کاملاً تازه و همسان با آن عدد پیدا می‌کند (کاسیرر، ۱۳۹۰: b۲۳۱)

- 2- Quantity
- 3- Quality
- 4- Similarity

رنگ در ادراکات انسانی دارند؛ اما در اسطوره تابع محضی از قوانین اسطوره‌ای می‌باشند. این مقوله‌های ویژه در آگاهی اسطوره‌ای در فضایی مابین واسطه‌های ادراکی و خود ادراکات قرار می‌گیرند و به مانند دیگر محتویات این آگاهی، بر مبنای قوانین اسطوره‌ای حرکت می‌کنند.

الف - کمیت اسطوره‌ای؛ مقوله «کمیت» در اسطوره، مقوله‌ای عددی نیست، بلکه کاملاً ارزشی بوده و خود تابعی از قانون اسطوره‌ای «یگانگی جزء با کل» است (Cassirer, 1955). هر جزئی از یک کل، هر چقدر هم ناچیز، همان کل است. همچنین در این مفهوم به طور بی‌واسطه، طنین تقابل ارزشی و بنیادین آگاهی اسطوره‌ای نیز دریافت می‌شود، قلمرویی کم اما مقدس، در مقابل قلمروهای بسیار نامقدس؛ یک شخص مقدس در مقابل هزاران هزار شخص عادی (نامقدس).

ب - کیفیت اسطوره‌ای؛ در اندیشه علمی و تجربی، «...خاصیت یا کیفیت ویژه یک جسم، نوعی جوهر مادی نیست، بلکه چیزی هست کاملاً حادث که بر اثر تحلیل علی به مجموعه‌ای از شرایط و روابط و نسبت‌ها تجزیه می‌شود» (کاسیرر، ۱۳۹۰: b: ۱۳۱). اما تا زمانی که این شکل از تحلیل منطقی رشد نکرده باشد، شیء و خاصیت نمی‌توانند کاملاً از یکدیگر متمایز شوند و به همین سبب قلمرو مقوله‌ای این دو مفهوم در هم تداخل می‌کنند و در هم می‌آمیزند. مقوله «کیفیت» در معرفت اسطوره‌ای مرتبط با «خاصیت» چیزی نیست که جنبه‌ای از شیء را تعریف کند، بلکه «خاصیت»، کل شیء را بیان می‌کند و کل شیء در آن قرار دارد. از دیدگاه اسطوره، «واقعیت فقط بر یک سطح قرار دارد و فاقد عمق است، بنابراین جوهر و همین یک جوهر، خواص [کیفیت‌های] مختلفی ندارد» (همان: ۱۲۸). در این برداشت از کیفیت نیز طنین قوانین آگاهی اسطوره‌ای به ویژه قوانین «یگانگی جزء و کل» و «یگانگی دال و مدلول» مشاهده می‌گردد. از سوی دیگر «کیفیت» در این شکل از آگاهی، هویتی کاملاً جوهری دارد. کیمیاگری و طالع‌بینی صرفاً بیان‌های مختلف یک شکل از اندیشه‌اند، یعنی اندیشه اسطوره‌ای که برای هر کیفیت، هر صفت و هر خاصیت، هویت مادی و جوهری قائل می‌شود.

ج - شباهت اسطوره‌ای؛ انتظام بخشیدن به آشفتگی تأثرات حسی را که بر اثر آن گروه‌های معینی از تأثرات بر اساس شباهتشان انتخاب می‌گردند و مجموعه‌های خاصی را به وجود می‌آورند، هم اندیشه اسطوره‌ای انجام می‌دهد و هم اندیشه منطقی و علمی؛ اما در آگاهی اسطوره‌ای، «هر نوع شباهتی میان نمودهای حسی اشیای مختلف یا میان نحوه عمل آنها، سرانجام با این فرض توضیح‌پذیر می‌شود که یک علت مادی، و فقط همان یک علت، به نوعی در اشیای مشابه وجود دارد» (همان: ۱۲۹) و بر این اساس، هر گونه تشابهی که میان نمودهای حسی اشیای مختلف وجود داشته باشد از دیدگاه معرفت اسطوره‌ای مبنایی می‌شود برای اینکه این

لایه بندی دستگاه شناختی «آگاهی اسطوره ای» از منظرارنست کاسیرر... ۱۵۹

اشیاء را متعلق به جنس اسطوره‌ای واحدی بدانند. در این آگاهی تمایزی دقیق میان ذاتی و عرضی، اساسی و غیر اساسی وجود ندارد؛ زیرا که اسطوره هر تشابه قابل درکی را بیان بی‌واسطه این همانی ذات آنها می‌داند. در اینجا، هرگاه چیزی مشابه چیز دیگری باشد، کل شیء نخست در شیء مشابه نیز وجود دارد. در یک بیان کلی در خصوص این مقوله‌های سه‌گانه، می‌توان اینگونه اظهار داشت که آگاهی اسطوره‌ای با محدود و محصور نمودن امور و پدیده‌ها و تمایز فرد و نوع و جنس که به معنی طبقه‌بندی منطقی و تجرید و تعیین کردن امور است، بیگانه است. درست همانگونه که اسطوره، کل را در هر یک از اجزایش می‌بیند، در هر نمونه‌ای از یک جنس، به طور بی‌واسطه، آن جنس را با تمامی خصایص اسطوره‌ای‌اش مشاهده می‌کند.

۳-۵- ادراکات:

تمامی موارد و ویژگی‌هایی که تاکنون از محتوای آگاهی اسطوره‌ای معرفی شد، تاثیر و حضور خود را در «ادراکات اسطوره‌ای» برجای می‌گذارد؛ مجموعه باورها، رفتارها، کنش‌ها و آثار انسانی، در دوره‌هایی محصول نوع ویژه‌ای از ادراکات انسانی‌اند که بر مبنای قوانین، واسطه‌ها و مقوله‌های اسطوره‌ای شکل می‌یابند. بسیاری از باورهای عامیانه یا فولکلور، مناسک و مراسم‌های قومی و به ویژه روایت‌های اساطیری اقوام و تمدن‌ها، نمونه‌های شاخصی از این ادراکات اسطوره‌ای می‌باشند. این ادراکات را می‌توان در سه گروه «علیت اسطوره‌ای^۱»، «تجسم اسطوره‌ای^۲» و «تفکیک اسطوره‌ای^۳» مورد مطالعه قرار داد.

الف - علیت اسطوره‌ای؛ در اندیشه و جهان‌بینی علمی، گذر از جهان تائرات حسی بی‌واسطه به جهان شهودی باواسطه و به ویژه دستیابی به جهان بازنمایی فضایی، همواره به این امر منوط است که در سیلان تائرات حسی نامتمایز و نامشخص، نسبت‌های ثابتی کشف گردد که در تائرات حسی همواره برقرارند و تکرار می‌شوند. «بارها به ثبوت رسیده است که امور ثابت و پایدار تجربه ما، در واقع فقط به طور نسبی چنین بوده‌اند و خود باید به امور ثابت‌تر و پایدارتری متکی باشند؛ لذا هرگونه درکی از شی‌ای خاص، مستلزم عمل سنجش و ارزیابی است» (جعفری، ۱۳۸۸، ۴۵). در اندیشه علمی، امر جزئی در ارتباط با مفهوم «قانون علمی» درک می‌شود. البته واقعیت خاص یا امر جزئی (پدیدار) موجودیت دارد، اما آنچه وجودش را تضمین می‌کند و اعتبار می‌بخشد این است که آن را موردی از قانون عام علمی بدانیم. «آنجا که ادراک حسی [اسطوره‌ای] فقط خود را به این موضوع قانع می‌کند که «چه» محتوایاتی را درک کرده است، اندیشه علمی این «چه» را «به این علت» تبدیل می‌کند» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۸۴) و زنجیره‌ای ایدآل از وابستگی معلول به علت را قرار می‌دهد و آنجا که

-
- 1- Mythical causality
 - 2- Mythical embodiment
 - 3- Mythical separation

معرفت احساسی و عاطفی اسطوره‌ای، فقط همبودی مسالمت‌آمیزی از پدیدارها یا توده‌ای از اشیاء را می‌بیند، اندیشه سیستماتیک علمی، کلافی پیچیده از «شرایط» را فهم می‌کند که در آن هر محتوای ویژه‌ای، جایگاه خاص خود دارد.

اما این تفکر انتزاعی تحلیلی و شکافنده که عاملی ویژه را در مجموعه‌ای پیچیده به عنوان «علت» بیرون می‌کشد، در آگاهی اسطوره‌ای نمی‌گنجد. اسطوره فاقد اراده برای فهم پدیده‌ها از طریق محصور نمودن منطقی آنها و تبیین‌شان به کمک مجموعه‌ای از علت و معلول‌هاست. در اندیشه اسطوره‌ای مواردی مانند «همزمانی رویدادها و مجاورت فضایی و تماس آنها، میان‌شان ارتباطی علی ایجاد می‌کند» (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۰۳-۹۸). آنجایی که اندیشه علمی از «تغییر» سخن می‌گوید و می‌کوشد بر مبنای قاعده‌ای علی و کلی این تغییر را درک کند، اندیشه اسطوره‌ای فقط «مسخ^۱» ساده را می‌شناسد؛ به دیگر سخن، هنگامی که اندیشه علمی فرآیند تغییر را بررسی می‌کند، اساساً با تبدیل یک شیء به شیء دیگر سر و کار ندارد؛ اما در سویه دیگر آگاهی انسانی، «مسخ اسطوره‌ای همیشه ثبت یک رویداد منحصر به فرد و خاص است، و آن تبدیل یک ماده ملموس و منحصر به فرد به ماده ملموس و منحصر به فرد دیگر» (همان: ۱۰۳).

در حالی که اندیشه علمی اساساً هدفش برقراری رابطه‌ای روشن و بی‌ابهام میان علت‌ها و معلول‌های مشخص است، اندیشه اسطوره‌ای موضوع «منشاء»ها را مطرح می‌کند، که در تبیین واسطه اسطوره‌ای زمان، بدان اشاره شد. همچنین «اراده» یک شخص به عنوان عمل آزاد یک اراده و در نتیجه به عنوان نوعی علیت در اندیشه اسطوره‌ای، خود نیازی به تبیین ندارد و پذیرای تبیین بیشتری نیست (همان، ۱۰۶)؛ و در نهایت، هنگامی که در اندیشه علمی و تجربی، این دیدگاه علیتی، که کُل ناشی از اجزایش است، بر امور و پدیدارها حاکم است، در آگاهی اسطوره‌ای، بی‌تفاوتی کاملی میان تمایز کُل با اجزایش وجود دارد؛ در این اندیشه، کُل به اجزایش تقسیم نمی‌شود، بلکه بر پایه یکی از قوانین بنیادی آگاهی اسطوره‌ای، جزء، بی‌واسطه کُل است.^۲

ب - تجسم اسطوره‌ای؛ از دیگر نمودهای ادراکی آگاهی اسطوره‌ای نوع خاص «تجسم» در این آگاهی است و آن جوهره مادی قائل شدن برای امور ذهنی و معنوی است؛ این شکل ادراکی، کشمکش یا دیالکتیکی را به وضوح برملا می‌کند که تخیل اسطوره‌ای در آن حرکت می‌کند. اسطوره، صفات صرفاً ارزشی و اخلاقی را به عنوان جوهره‌های مادی قابل انتقال می‌شناسند. «حتی جایی که به نظر می‌آید اندیشه اسطوره‌ای، عملی را

1- Metamorphosis

۲- بر همین پایه است که بر جای گذاشتن ته مانده غذا و استخوان‌های گوشتی که خورده شده است خطرات عظیمی دربردارد، زیرا هر اتفاقی که بر اثر جادوی دشمن برای ته مانده غذا روی دهد بر غذایی که جذب بدن شده و بر شخصی که آن را خورده نیز روی خواهد داد (کاسیرر، ۱۳۹۰: ۱۱۰).

لایه بندی دستگاه شناختی «آگاهی اسطوره‌ای» از منظر ارنست کاسیرر... ۱۶۱

به تعدادی مراحل تقسیم می‌کند، عمل را به صورت کاملاً مادی می‌بیند و هر صفتی از عمل را منتسب به کیفیت ماده خاصی می‌کند که از جسمی به جسم دیگر انتقال یافته است» (کاسیرر، ۱۳۹۰: b۱۱۵). حتی مفهوم اسطوره‌ای «نیرو» در اینجا متفاوت از مفهوم علمی آن است. اسطوره هرگز نیرو را رابطه‌ای دینامیک یا بیان مجموعه‌ای از روابط علی نمی‌شناسد؛ بلکه همیشه آن را «جوهری مادی» می‌پندارد. جوهر مادی نیرو در سراسر جهان توزیع شده است، اما به نظر می‌رسد که در بعضی اشخاص مقتدر مانند جادوگر و کاهن و رئیس قبیله و پهلون تمرکز یافته است. از این مخزن نیرو، تکه‌هایی می‌توانند جدا شوند و بر اثر تماس، به فرد دیگری داخل شود. بر همین اساس است که در اندیشه اسطوره‌ای «مرضی که انسان بدان دچار می‌شود یک فرایند نیست که تحت شرایط کلی و شناخته شده تجربی در کالبد انسان عمل کند، بلکه دیوی است که شخص را تسخیر کرده است» (همان).

ج - تفکیک اسطوره‌ای؛ تفکیک و تمایز اسطوره‌ای از دیگر ادراکات این آگاهی است که به طور مستقیم در ارتباط با تقابل بنیادین و مرکزی اسطوره‌ای از «مقدس» و «نامقدس» و نیز «قوانین اسطوره‌ای» قرار دارد و همه شکل‌های اشتقاق یافته و با واسطه شناخت اسطوره‌ای، به رغم پیچیدگی و تعالی معنوی‌شان تا حدودی با همین تقسیم‌بندی اساسی و اولیه، مشروط شده‌اند. همان‌گونه که در تبیین واسطه‌های اسطوره‌ای اشاره شد، مرز مشخص و واضحی که جهان را از لحاظ فضایی و زمانی به اینجا و آنجا و قبل و بعد و نیز قلمرو امور صرفاً تجربی و قلمرو امور متعالی تقسیم کند، در آگاهی اسطوره‌ای وجود ندارد؛ در ادراکات این شکل از آگاهی، «... یکنواختی و همسان بودن محتویات آگاهی را با معرفی بعضی تمایزات در ارزش، جایگاه و مرتبه بر هم می‌زند و به محتویات علی‌السویه شکل و معنا می‌بخشد و تمامی واقعیت و همه رویدادها بر پایه تقابل بنیادی مقدس و نامقدس تقسیم‌بندی می‌شوند» (کاسیرر، ۱۳۹۰: b۱۴۲).

در اینجا کم کردن فاصله این تمایزات تنها بر مبنای قوانین سه‌گانه اسطوره‌ای امکان‌پذیر است، یعنی قوانینی که بر اساس آنها «جزء، همان کل است»، «دال، همان مدلول است» و «اجزای یک رابطه با یکدیگر همسان هستند».

۶- ارائه تصویری یکپارچه از دستگاه شناختی کاسیرر:

با بررسی و شناسایی محتوا و ویژگی‌های آگاهی اسطوره‌ای، اکنون می‌توان تصویری لایه‌بندی شده از دستگاه شناختی این شکل از آگاهی، از منظر ارنست کاسیرر ارائه داد که بر پایه آن جایگاه و روابط میان قوانین اسطوره‌ای، واسطه‌های ادراکی، مقوله‌های ویژه و ادراکات اسطوره‌ای مشخص و تبیین می‌گردد. همچنین تمامی این محتواها بر پایه تقابل بنیادینی که هسته مرکزی این آگاهی را اشغال کرده است، هستی می‌یابند؛ یعنی تقابل مقدس/ نامقدس. این محتواها بر پایه نزدیکی و مجاورت با هسته مرکزی این دستگاه شناختی،

۱۶۲ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

میزان تاثیر گذاری بیشتری بر لایه‌های بیرونی پس از خود دارند. بر پایه این دستگاه شناختی، بسیاری از باورها، مناسک و به ویژه شخصیت‌ها، کنش‌ها، مکان‌ها و زمان‌های مجسم شده در روایت‌های اساطیری اقوام، توجیه‌پذیر و قابل درک می‌گردد. در تصویر شماره ۲ الگویی از این دستگاه شناختی مشاهده می‌شود.



تصویر شماره ۲. لایه بندی دستگاه شناختی آگاهی اسطوره‌ای از منظر کاسیرر (منبع: نگارندگان)

نتایج مقاله

مهم‌ترین دغدغه ذهنی ارنست کاسیرر، فیلسوف بزرگ نوکانتی، همچون هر اندیشمند پرورده مکتب کانت، مبحث معرفت‌شناسی و بازساخت عناصر تشکیل‌دهنده شناخت انسانی و چگونگی تکوین و تکامل خرد بشری و حدود و ثغور توانایی‌ها و کارآیی‌های آن بود. وی از یک سو به مانند کانت، تنها مسیر شناخت انسانی را از راه فرم‌هایی از مفاهیم ذهنی و انتزاعی که در واقع ابزارهای شناختی انسان هستند، می‌دانست، و از سویی دیگر عمیقاً معتقد بود که این فرم‌ها تنها به صورت و الگوهای عقلانی محدود نیستند، بلکه فرم‌ها و الگوهای غیرعقلانی نیز در فرآیند شناخت انسانی نقش دارند، چرا که منطق آگاهی بخش انسانی، پیوسته عقلانی نبوده - است و حواس و عواطف انسانی نیز در شکل‌بخشی صورت‌های شناختی او دخیل بوده‌اند. کاسیرر تاکید فراوانی داشت که ذهن انسان باید از طریق صورت بخشیدن به جهان تصاویر و جهان مفاهیم و آفریدن فرم‌های سمبلیک خود را تجهیز کند؛ بنابراین ذهن انسان فقط در آفرینش‌هایش از طریق آنها و نیز از طریق فعالیت‌های خلاق خود و در آثاری که خلق می‌کند به درک خود از هستی نائل می‌آید. در این میان وی اسطوره را به

لایه بندی دستگاه شناختی «آگاهی اسطوره ای» از منظر ارنست کاسیرر... ۱۶۳

عنوان یکی از نخستین فرم‌های شناختی انسان به ما عرضه می‌دارد و به معرفی ویژگی‌های این فرم از آگاهی می‌پردازد. هدف از نگارش این مقاله ارائه تبیینی ساختاری و روشن از آگاهی اسطوره‌ای و لایه‌بندی محتواهای این شکل معرفتی بر پایه سه شاخصه «ثابت بودن»، «بنیادین بودن» و «گستره نفوذ آنها بر دیگر محتواها» بود، که بر این اساس و با بررسی و واکاوی دقیق اندیشه‌های کاسیرر در این خصوص، دستگاه شناختی آگاهی اسطوره‌ای را در قالب پنج لایه «تقابل بنیادین»، «قوانین»، «واسطه‌ها»، «مقولات ویژه» و «ادراکات» معرفی شد و گستره نفوذ اجزای شکل دهنده هر یک از این لایه‌ها در این دستگاه شناختی تبیین گردید؛ بر این اساس تمامی این محتواها بر پایه تقابل بنیادین «مقدس / نامقدس» که هسته مرکزی این آگاهی را اشغال کرده است، هستی می‌یابند، همچنین این محتواها بر پایه میزان نزدیکی با هسته مرکزی این دستگاه شناختی، تاثیرگذاری بیشتری بر لایه‌های بیرونی و پس از خود دارند.



۱۶۴ دوفصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

منابع

- یادیه، میرچا. (۱۳۷۴). *اسطوره، رویا، راز*، چاپ دوم، انتشارات فکر روز.
- جعفری، حسن. (۱۳۸۸). *دین و اسطوره: بررسی نظریه ارنست کاسیرر درباره اسطوره*، دوفصلنامه تخصصی پژوهشنامه ادیان (صص ۲۷-۵۴)، شماره ۶.
- سلو کوور، هاری. (۱۳۷۴). *هنر و ادبیات در اندیشه ارنست کاسیرر*، فصلنامه هنر (صص ۶۰-۷۸)، شماره ۲۸.
- ضیمران، محمد. (۱۳۷۹). *گذر از جهان اسطوره به فلسفه*، انتشارات هرمس، چاپ اول.
- قاسمی، نیما. (۱۳۸۷). *تبیین علمی و تبیین دینی - اسطوره‌ای، نقد علم‌گرایی، مطابق با فلسفه اسطوره‌شناسی ارنست کاسیرر*، ذهن (صص ۳۵-۵۴)، شماره ۳۴ و ۳۵.
- کاسیرر، ارنست. (۱۳۸۲). *اسطوره دولت*، ترجمه یدالله موقن، چاپ دوم، انتشارات هرمس.
- همو. (۱۳۸۸). *رساله‌ای درباره انسان*، ترجمه بزرگ نادرزاده، چاپ چهارم، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- همو. (۱۳۹۰). *زبان و اسطوره*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، انتشارات مروارید.
- همو. (۱۳۹۰). *فلسفه صورت‌های سمبلیک، جلد دوم: آگاهی اسطوره‌ای*، ترجمه یدالله موقن، چاپ سوم، انتشارات هرمس.
- موقن، یدالله. (۱۳۸۹). *ارنست کاسیرر؛ فیلسوف فرهنگ*، چاپ اول، انتشارات دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- Cassirer, Ernst. (1994). *An Essay on Man: An Introduction to a Philosophy of Human Culture*, New Haven and London, Yale University Press.
- Cassirer, Ernst. (1946). *Language and Myth*, Susanne K., Langer (trans.), New York, Dover Publication.
- Cassirer, Ernst. (1953). *The Philosophy of Symbolic Forms: Vol.1, Language*, Ralph Manheim (trans.), New Haven and London, Yale University Press.
- Cassirer, Ernst. (1995). *The Philosophy of Symbolic Form: vol.2, Mythical Thought*, Ralph Manheim (trans.), New Haven and London: Yale University Press, 1955.
- Cassirer, Ernst. (1957). *The Philosophy of Symbolic Form: vol.3, The Phenomenology of Knowledge*, Ralph Manheim (trans.), New Haven and London: Yale University Press.